

# زبان قوم، نه فرهنگ ایشان!

مصطفی حسینی طباطبایی



در ماه‌های اخیر، دو مقاله در فصلنامه «بینات» و یک مقاله در مجله «کیان» به چاپ رسید که در هر سه مقاله، نویسندگان آن‌ها آشکارا گفته بودند: قرآن مجید، بخشی از عقاید نادرست و آرای باطل عرب را در خلال آیاتش - آن هم بالعنی موافق و به رسم مماشات - آورده است! شگفت آن که برخی از نویسندگان این مقالات ادعا کرده بودند که خود قرآن کریم از این ماجرا خبر داده و معنای آیه «وما ارسلنا من رسول إلا بلسان قومه لیبین لهم» (ابراهیم/۴/۱۴) چیزی جز این نیست. و نویسنده دیگر به آیه کریمه: «لقد أنزلنا إليك کتاباً فیہ ذکر کم أفلا تعقلون» (انبیاء/۱۰/۲۱) استناد کرده و آن را «به احسن وجه» روشنگر این معنا شمرده است!

اگر مقالات مزبور از سوی چند تن از خاورشناسان مغرض (گاه با هدف‌هایی ناخوشایند) نوشته شده بود، جای تعجب نداشت ولی مایه حیرت و موجب تأسف است که این مقالات را سه تن از نویسندگان فاضل و روشنفکر ما نوشته‌اند که با قرآن کریم آشنایی و بدان دل‌بستگی دارند. این جانب چون در حسن نیت ایشان تردید ندارم درخواست می‌کنم در این فرضیه که بی‌شک با قداست وحی و عظمت قرآن مجید منافات دارد - با توجه به عرایضی که تقدیم می‌دارم - تأمل بیش‌تری روا دارند لعل الله یحدث بعد ذلك أمراً.

پرواضح است که قرآن عظیم با آرای خرافی و عقاید باطل دوران جاهلیت به مخالفت برمی‌خیزد و در اثبات این مقصود، همین بس که از آن دوره شوم به: «الجاهلیة الأولى» (الأحزاب/۳۳/۳۳) تعبیر می‌کند و داوری خداوند را در برابر حکم جاهلیت جای می‌دهد و می‌فرماید:

أفحکم الجاهلیة بیغون و من أحسن من الله حکماً لقوم یوقنون (مائده/۵۰/۵): «آیا حکم جاهلیت را می‌جویند؟ برای گروهی که اهل یقین‌اند حکم چه کسی از حکم خدا بهتر است؟» قرآن کریم در نقل آرای جاهلی، دقت را بدان جا می‌رساند که گاهی تصریح می‌کند کاری را که اهل جاهلیت برای خدا می‌کردند، بر پایه «زعم» و پندار باطل خودشان بوده نه موافقت و تأیید خدای سبحان. و در این باره می‌فرماید: وجعلوا لله ممّا ذرأ من الحرث والأنعام نصیباً فقالوا هذا لله بزعمهم (انعام/۱۳۶/۶) «برای خدا از کشته‌ها و چهارپایانی که آفریده است، نصیبی معین کردند و به پندار باطل خود گفتند که این، از آن خداست...». قرآن مجید به رسول گرامی اسلام ﷺ کم‌ترین اجازه‌ی مدهانه با اهل جاهلیت را نمی‌دهد، هرچند به مصداق: و دوا لو تُدهن فیسدهنون (قلم/۹/۶۸). «آن‌ها دوستاندار و مشتاق این سازشکاری بوده‌اند.» و از این مهم‌تر، تصریح می‌کند که اگر خداوند، پیامبرش را در کار خود استوار نداشته بود، نزدیک بود که در پیامبر ﷺ اندک تمایلی به اهل جاهلیت راه یابد و در آن صورت، خداوند غذایی دو چندان در دنیا و آخرت، به پیامبرش می‌چشاند چنان که می‌فرماید: ولولا أن ثبتناک لقد کدت ترکن إلیهم شیئاً قلیلاً. إذا لأذقناک ضعف الحیوة و ضعف الممات (اسراء/۱۷/۷۴-۷۵).

قرآن مجید، تحریم‌های دوران جاهلیت را تخطئه می‌کند و می‌فرماید: ما جعل الله من بحیره ولا سائبة ولا وسیلة ولا حام و لکن الذین کفروا یفترون علی الله الکذب (مائده/۱۰۳/۵) «خدا، حکم بحیره و سائبه و وسیله و حام را پدید نیاورده است، ولی کافران بر خدا دروغ می‌بندند» آداب جاهلی را که شکل عبادی بدان‌ها می‌دادند محکوم می‌کند و می‌فرماید: وما کان صلوتهم عند البیت إلا مکاء و تصدیة فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون (انفال/۳۵/۸) «دعای شان به نزد خانه کعبه جز صغیر کشیدن و دست به هم زدن چیزی نیست پس به کیفر کفری که می‌ورزیدید، عذاب را بچشید.» در دوران جاهلیت هر کس به زنش می‌گفت: ظهرك علی کظهر أمی! (پشت تو بر من، همچون پشت مادرم است!) همسرش بر او حرام می‌شد. قرآن کریم در این باره فرمود: ما جعل أزواجکم اللاتی تظاهرون منهن أمهاتکم و ما جعل أعیاءکم أبناءکم ذلکم قولکم بأفواکم واللہ یقول الحق و هو یهدی السبیل (احزاب/۳۳/۴) «خدا زنان تان را که نسبت به ایشانظهار می‌کنید، مادران شما نساخت و پسر خواندگانتان را پسران شما نشمرد. این‌ها چیزهایی است که به زبان تان می‌گویید و خدا حق می‌گوید و او رهنمایی می‌کند.» قرآن عقاید مشرکانه و جاهلانه عرب را درباره «أجنه» مردود شمرد و فرموده است: وجعلوا لله شرکاء الجنّ و خلقهم و خرقوا له بنین و بنات بغير علم سبحانه و تعالی عما یصفون (انعام/۶/۱۰۰) «برای خدا شریکانی از جن قرار دادند و حال آن که

جیان را خدا آفریده است و برای او بدون هیچ دانشی، پسران و دختران ساختند، منزّه و برتر است از آن چه وصفش می کنند. «ولی همین قرآن با صراحت، اصل وجود جن را می پذیرد و حتی آفرینش آن را پیش از خلق انسان، آن هم از «آتشی سوزنده» معرفی می کند: **وَالْجَانُّ خَلْقَانَهُ مِنْ قَبْلِ مَنْ نَارِ السَّمُومِ** (حجر/ ۱۵/ ۲۷). اگر اساساً وجود جن، امری موهوم بود، چه لزومی داشت که قرآن عظیم سوره ای به نام «جن» بیاورد و - معاذ الله - به دروغ، شرح ایمان و کفر آن ها را باز گوید؟ به راستی شگفت آور نیست که نویسنده ای مؤمن به قرآن، در شماره پیشین مجله «بیّنات» بنویسد: «در قرآن کریم هم سخن از وجود جن می رود و سوره ای به نام جن و در شرح ایمان آوردن بعضی از آن ها و استماع مجذوبانه آنان از آیات قرآنی هست (سوره جن = سوره هفتاد و دوم قرآن) حال آن که بعید است علم یا عالم امروز قایل به وجود جن باشد!» و از این جا نتیجه بگیرد که قرآن از راه مماشات با فرهنگ جاهلیت، بدین گونه از جن و احوال او سخن گفته است! باید گفت که اولاً: علم امروز درباره وجود جن ساکت است و نفیاً و اثباتاً چیزی نمی گوید و کسی را نرسد که به دلیل سکوت علم، وجود جن را که وحی الهی از آن خبر داده، انکار کند. ثانیاً: مگر ملاک صحت معارف دینی، گواهی علوم محدود امروز است؟ مگر علم امروز، به وجود فرشتگان و معجزات پیامبران و برزخ و دوزخ و بهشت و اعراف و امثال این امور، از راه های تجربی رسیده و بدان ها اعتراف دارد؟ پس چرا شما همه این حقایق را - که در قرآن به صراحت و تأیید آمده اند - انکار نمی کنید و آیات مربوط بدان ها را حمل به مماشات با عقاید این و آن نمی فرمایید؟

نویسنده محترم دیگری در مجله «بیّنات» قرآن کریم را متهم می سازد که با مندرجات تحریف شده تورات سازش کرده است و از آن جا که در کتاب اشعیا آمده: «خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود»! قرآن هم فرموده است: **الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى!** از ایشان باید پرسید مگر در تورات (سفر خروج، باب ۲۰، شماره ۱۱) نیامده که: «در شش روز خداوند آسمان و زمین و دریا و آن چه را که در آن هاست بساخت و در روز هفتم آرام فرمود»! پس چرا قرآن با تورات محرف، سازش نکرده و از استراحت خداوند سبحان سخنی به میان نیاورده بلکه فرموده است: **لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ** (ق/ ۵۰/ ۳۸) «همانا آسمان ها و زمین و هر چه را که میان آن دو هستند، در شش روز (یا شش روزگار) آفریدیم و هیچ خستگی به ما نرسید.» چرا قرآن با یهودیان مماشات نکرده که در کتاب مقدس شان از قول خداوند به موسی **ﷺ** آورده اند: **قفای مرا ببینی اما روی من دیده نمی شود** (سفر خروج، باب ۳۳، شماره ۲۳). اما در قرآن کریم می فرماید: **که خدا به موسی **ﷺ** گفت: لن ترینی (الأعراف/ ۷/ ۱۴۳) یعنی: هرگز مرا**

نخواهی دید. از این گذشته به چه دلیل واژه «استوی» را که در آیه کریمه با حرف «علی» متعدی شده به معنای «جلس» باید تفسیر کنیم و به خود اجازه دهیم که آیه قرآن و عبارت تورات را همسان شماریم؟ مگر شاعر عرب نگفته است:

قد استوی بشر علی العراق  
من غیر سیف و دم مهراق

آیا شاعر در این جا از استیلائی بشر بن مروان بن حکم بر عراق، سخن می گوید یا نشستن او بر آبروی آن سرزمین وصف می کند؟

و بنابراین که «استوی» در آیه شریفه به معنای «جلس» باشد، از کجا که عبارت مزبور کنایه از «تدبیر امور عالم از ناحیه عرش» نباشد. چنان که شیخ طبرسی رحمه الله در مجمع فرموده است: آی تم استوی علیه بإنشاء التدبیر من جهت کمایستوی الملک علی سریر ملکه بالاستیلاء علی تدبیره (سوره یونس/ ۳/۱۰) به ویژه که پس از عبارت مذکور در آیه، تعبیر «یدبر الأمر...» آمده است.

همچنین در مجله «کیان» (شماره ۲۳، سال چهارم) در اثبات معاشات قرآن با هیأت قدیم می خوانیم: «در ماجرای محاجه حضرت ابراهیم علیه السلام با نمرود، این مسأله قابل طرح است. آن جا خطاب به نمرود می فرماید: پروردگار من خورشید را از مشرق بیرون می آورد، اگر تو راست می گویی از مغرب بیرون آرا در این بیان، حرکت خورشید و سکون زمین مفروض شده است!»

نویسنده محترم مقاله، گمان کرده که مباحثه ابراهیم علیه السلام و نمرود، مباحثه فیزیکی بوده است! بدون توجه به آن که بیان ابراهیم علیه السلام بر حس و مشاهده عادی تکیه داشته، همان گونه که همه مادر این زمان هر روز می بینیم که خورشید از مشرق سر می زند و در مغرب فرو می رود و در مقالات و محاورات خود نیز بدین امر تصریح می کنیم با آن که همگان می دانیم که زمین بر پیرامون خورشید می چرخد نه این بر آن، پس در این تعبیر، اساساً علت ظهور خورشید از مشرق یا غروب آن در مغرب مطرح نیست (که حرکت زمین باشد یا حرکت خورشید) بلکه نفس ظهور یا غروب خورشید مطرح می شود که البته به امر تکوینی خداوند جهان - جل و علا - صورت می گیرد و لذا اتهام معاشات قرآن با هیئت یونان، در این جا اصلاً مورد ندارد.

جز آن چه از نویسندگان محترم نقل کردیم، در مقالات ایشان مثال های معدود دیگری نیز یافت می شود که انصافاً هیچ کدام وافی به مقصود نیستند و مدعای آنان را اثبات نمی کنند و ما برای آن که سخن به درازا نکشد از هر مقاله، نمونه ای را ذکر کردیم و چنان چه لازم افتاد به بقیه آنها نیز - إن شاء الله تعالی - می پردازیم.

اما از دو آیه ای که نویسندگان محترم در شکل کلی بدان ها استناد کرده اند، یکی آیه شریفه: وما

ارسلنا من رسول إلا بلسان قومه لیبین لهم... (ابراهیم/۱۴/۴) است که می فرماید: هیچ فرستاده ای را جز به زبان قومش نفرستادیم تا (پیام ما را) برای ایشان بیان کند. برخی از نویسندگان، زبان هر قوم را در این جا با فرهنگ و عقاید و آداب آن ها اشتباه کرده اند و در این باره نوشته اند: «معنای دیگر به زبان قوم بودن، در قالب فرهنگ قوم بودن است. این مبتنی بر این معناست که زبان هر قوم، آینه و تجلی فرهنگ و معتقدات، ثوری ها و جهان بینی آن قوم است» (کیان، سال چهارم، شماره ۲۳).

آیا پیامبران خدا فرستاده شده اند تا با فرهنگ و معتقدات و پندارهای باطل قوم شان همراهی و هماهنگی کنند؟ اگر چنین است پس آن همه منازعه و مخالفت و جنگ و جدال اقوام با پیامبران بر سر چه بوده و چرا با ایشان ستیزه می کردند؟ قرآن کریم، زبان را به وصف عربیت موصوف کرده و فرموده است: نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین، بلسان عربی مبین (شعراء/۲۶/۱۹۳-۱۹۵). آن را روح امین (جبریل) به زبان عربی روشنی بر دل تو فرود آورد تا از بیم دهندگان باشی.

نفس آرا و معتقدات را چه گونه می توان به «عربی مبین» وصف کرد؟ آراء و معتقدات از مقوله معنا شمرده می شوند نه از مقوله لفظ تا بتوان آن ها را به عربی مبین توصیف کرد. وانگهی، تعلیل «لیبین لهم» نشان می دهد که فرستادگان خدا به زبان قوم خود سخن می گفتند تا بتوانند حقایق را که بر آن ها روشن نبوده برایشان توضیح دهند، نه آن که معتقدات و جهان بینی غلط اهل جاهلیت را برای آن ها بیان کنند و گمراهی آنان را در آن زمینه ها تأیید و تقویت کنند.

آیه دیگری که در شماه پیشین مجله بینات بدان استناد شده، آیه شریفه: لقد انزلنا الیکم کتاباً فیه ذکرکم أفلا تعقلون (انبیاء/۲۱/۱۰) است. به مذاق نویسنده محترم مقاله «بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن کریم» جمله «فیه ذکرکم» دلالت دارد بر آن که قرآن مجید، آراء اهل جاهلیت را در برداشته و با آنها مماشات کرده است. در حالی که اولاً اگر ذکر کسی در کتابی آید یا به زبانی رود، معلوم نیست که به موافقت یا مماشات با وی باشد چنان که در همان سوره انبیاء آیه ۲۶ از قول مشرکان آمده است که چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را می دیدند به یکدیگر می گفتند: أهذا الذی یذکر آلہتمکم؟ آیا این مرد همان است که ذکر خدایان تان را می کند. یعنی از خدایان شما به بدی یاد می کند. ثانیاً واژه «ذکر» در لغت عرب، به معنای اندرز و یادآوری و شرف و اعتبار و جز این ها آمده است و از جمله «فیه ذکرکم» معنای مماشات با اباطیل قوم را - با وجود احتمالات دیگر - چه گونه می توان به طور قطع بیرون آورد؟

ممکن است گفته شود: در داستان محاجه ابراهیم علیه السلام با قومش، برخی از مفسران گفته اند که آن حضرت از باب مماشات با ایشان درباره ستاره و ماه و خورشید گفت: هذا ربی! پاسخ آن است

که این مماشات (به فرض صحّت) برای ابطال آراء آن‌ها بوده چنان که می‌خوانیم: فلما أفل قال لأحب المألفين و نیز: قال یا قوم انّی برئ مما تشرکون (انعام/۶/۷۸)، اما مماشاتی که شما به قرآن مجید نسبت می‌دهید، برای مخالفت با آراء جاهلیت نیست بلکه برای تقویت عقاید آن‌هاست. شما ادعا می‌کنید که «جن» وجود ندارد ولی قرآن به رسم مماشات با معتقدان جن، یک سوره بلند به نام «سورة الجن» نازل کرده و از ایمان و کفر جنیان سخن گفته است بدون آن که کمترین قرینه‌ای از مخالفت با وجود جن ابراز دارد. آیا این است معنای هدایت کتابی که از سوی خدای جهانیان آمده تا: «مردمان را از تاریکی‌ها بیرون آورد و به سوی نور و روشنایی برده»؟

شگفت آن که در مقالات مجله بینات، برخی از تعبیرات ادبی را که قرآن کریم آورده و در جاهلیت مرسوم بوده است، دلیل بر مماشات با مشرکان در آراء و عقاید شمرده‌اند. مانند این که عرب پیش از اسلام، از هر صورت زشتی به «کَلَّةُ شیطان» تعبیر می‌کرد و قرآن مجید هم درباره میوه‌های درخت زقوم فرموده است: طلعتها کأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ (صافات/۳۷/۶۴). من نفهمیدم به کار بردن یک تعبیر رایج ادبی، چه ربطی به مماشات با عقاید غلط و آراء نادرست دارد. قدر مسلم آن که عرب از این تعبیر استعاری، جز قبح و زشتی چیزی نمی‌فهمید زیرا کسی کَلَّةُ شیطان را ندیده بود که تصور خاصی از آن داشته باشد و قرآن مجید هم همین معنای صحیح را درباره زشتی میوه‌های دوزخ که غذای گناهکاران است، اراده کرد و بس.

به نظر این جانب، قبول این نظریه که نویسنده محترم درباره قرآن مجید ابراز داشته‌اند، همه وحی الهی را زیر سؤال می‌برد و می‌توان گفت که ورود داستان آدم و حوا و پیامبران گذشته در قرآن، برای مماشات با اهل کتاب بوده است. موضوع بهشت و دوزخ و جنات و نهرها و قصور هم برای رام کردن عرب‌های تشنه و گرسنه آمده است. ملائکه و جن و غیر این‌ها هم که حساب شان معلوم شد. حلال‌ها و حرام‌ها هم که به توافق با اهل کتاب و برخی از آن‌ها به موافقت با مردم جاهلیت تشریح شده‌اند. ... خلاصه آن که این تئوری، چیزی از قرآن مجید را باقی نمی‌گذارد و حتی بدنه اصلی وحی را هم دربر می‌گیرد و آن چه یکی از نویسندگان مرقوم داشته‌اند: «مراد راقم این سطور این نیست که کلیه محتویات و مطالب و معارف قرآنی بازتاب فرهنگ زمانه است بلکه بدنه اصلی قرآن کریم بیان حقایق لاهوتی ابدی است» به نظر این جانب، تلاش بی‌نتیجه‌ای شمرده می‌شود زیرا بدنه اصلی را از کجا باید شناخت؟ اگر می‌فرمایید علوم روز باید حساب آن را روشن کند که نکرده‌اند! به علاوه، در آن صورت علوم بشری، امام و پیشوای قرآن به شمار می‌آیند نه آن که قرآن، امام بشر شمرده شود، به قول امیر مؤمنان (علیه السلام): کأنهم أئمة الكتاب وليس الكتاب إمامهم.